

حال این ملک بدینگونه پریشان چون دید
 همچو آظایر بسمل شده بر خود پیچید
 روسوی دمه خود کرد بصد آه و فغان
 گشت در کالبد خویش دگر پاره نهان
 اصفهان - فتح الله جلالی محصل کلاس اول متوسطه

* * *

بهترین غزلیات حافظ^(۱)

بقلم ادیب محترم میرزا عبد الله خان رسوا

در شماره هفت در زیر عنوان بهترین غزلیات حافظ شرحی دیده شد که یکی از محترمین مرقوم فرموده و مانع رجحان یکنازل را بر سایر غزلیات تناقض کلمات و عقاید فلسفی خواجه رحمة الله علیه دانسته اند. چون این عقیده ممکن است خللی در مستی سرخوشان باده اشعار حافظ آورد یا اینکه تصور کنند دیوان آن شاعر بزرگ بیشه ایست بر از درختهای بی ترتیب خودرو که دست استنساخ کنندگان کرده آنچه خواسته این چند کلمه را بعرض میرسانم.

(۱) در شماره ۶ در آخر مقاله آقای اقبال آشتیانی راجع بغزلیات حافظ نظریات یکی از ارباب ذوق و ادب را در باره حافظ علاوه کرده بودیم که مخصوصاً بیت «رقم از مدرسه پرسم سبب حرمت می» را برای حقیقت پرستی حافظ شاهد آورده بود. در اینجا دوباره توضیح میدهم که این ضمیمه از آقای اقبال نبوده و چنانکه مومی الیه یادآوری کرده اند این شعر از حافظ نیست از دیگر است که در استقبال غزل معروف حافظ: یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود... گفته و در کشکول شیخ بهائی هم ضبط

کسانیکه از تصوّف و عرفان و رموز و اصطلاحات صوفیان و حالات و سیر و سلوک ایشان اطلاعی دارند بمجّرد دیدن دیوان حافظ و خواندن دو سه غزل آن یقین قطعی خواهند کرد که شاعر سخنور ما در زمره آنفرقه است و اطلاعی عظیم از عقاید آنقوم داشته یحتمل بعضی از اشعار شان چون « صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد » و « صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش » و « کاین حال نیست صوفی عالیمقام را » جمعی را در شک اندازد ولی بخوبی معلومست که حافظ همانطور که عبادت از روی ریا و سالوس و محض فریب عام را مذموم دانسته اعمال صوفیان حقه باز را نیز ردّ فرموده چنانکه گوید « نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد » یعنی اسم را گذاشته رسم را گرفته و از اشعارش بخوبی آیین تصوّف معلوم و هویدا است چنانچه در توحید میفرماید: اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود - یکفروغ رخ ساقیست که در جام افتاد . و « در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد - عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد » و در مقام فنا گوید : عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا - نرود در حرم دل نشود خاص الخاس « و » گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم - گفت آنزمان که نبود جان درمیانه حایل «

و همچنانکه شعرای آنقوم مانند جلال الدین رومی و شیخ عطار و سنائی اخلاق مذمومه باطنی را چون ریا و سالوس و کبر بر بدترین اعمال ظاهری ترجیح داده و اعمال مقبول خود را بهترین عبادتها دانسته اند و از برای این حکایتها وضع کرده که درینجا جای ذکر آنها نیست حافظ هم پیروی آنان نموده از زهد و ریای زاهدان خودنما خصوصاً در ماه رمضان بجوش آمده و باده نوشی را بسالوس و غیبت ترجیح داده چنین سروده است:

روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست - می بمیخانه بجوش آمد و می باید خواست . باده نوشی که درو هیچ ریائی نبود - بهتر از زهد فروشی که درو روی ریاست - چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم - باده از خون رزان است نه از خون شمایست . پس از آن مانند پدر مهربان یا طبیب حاذق که زهری از برای صحت و از روی حکمت بمریض داده و از ترس اینکه مبادا زیادی باشد بتریاق اشعار دیگر رفع مینماید و میفرماید:

ایکه دایم بخویش مغروری گر تو را عشق نیست معذوری

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری

در حقیقت این اشعار مخالف اشعار فوق نیست بلکه مقصود یکیست چه در آن باده نوشی را به ریا و تزویر ترجیح داده و درین فضیلت حقیقت را بر مجاز معین کرده و مؤید همین گفته است: فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید - شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد « بعلاوه اگر بخاطر بیاوریم که شعرا خود را مجاز دانسته که بر حسب حال و مقام اعمان مذمومه را بستانند یا بخود نسبت دهند دیگر جای اعتراض بر اشعاریکه در دیوان حافظ از ینقییل ملاحظه میشود گرچه معنی باطنی هم نداشته باشد باقی نماند

اما در خصوص عقاید فلسفی حافظ فعلاً باید دانست که چون صوفیان معتقد بمقامی چند چون مقام طلب و معرفت و عشق و توحید و حیرت و فنا و بقا هستند و در هر یک ازین مقامات شرایطی واجب دانند که بسا مخالف شرایط مقام دیگر است که درینجا محلّ شرح و بسط نیست و همین یکفرد شعر مولوی کافیهست که میفرماید:

دست بوست چون رسید از پادشاه گر کنی مایوس میباشد گناه

خواجه شیراز هم بنا بر حال سالک و مقامیکه طی میکند سخن رانده و اسم ابر و شرایط درویشی را فاش کرده. گاهی با عاشقان سوخته دل که عشق مقصود صبر از کفشان ربوده همدردی نمودد میسراید: « دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم » زمانی آنانرا دلگرم کرده فرماید:

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
وقتی بتسلی آنها زبان گشوده گوید:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
و در بیان اینکه هیچکس بکنه اسرار طبیعت پی نبرده و نمیرد فرماید:

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
و یا « کس ندانست که منزلگه جانانه کجاست » و در توضیح اینکه انسان نمونه عالم اکبر و قابل ترقی و دارای نفس ناطقه است میگوید:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیگانه تمامیکرد
و فی الواقع هیچ ربطی به اشعار فوق ندارد و دلیل این نمیشود که انسان میتواند پی بکنه اسرار طبیعت برسد بلکه استعداد او را مینماید چنانچه
از شعر:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
قابلیت، نفس انسانی و احتیاج او بر عالم غیب هر دو معلوم است.

از مطالب فوق بخوبی معلوم میشود که تشخیص اینکه کدام یک از غزلیات حافظ از همه بهتر است امریست مشکل چه گذشته از اینکه چنانچه در شماره شش همین مجله فاضل محترم آقای میرزا عباسخان اقبال نگاشته‌اند ذوق دخیل است هر غزل حافظ بلکه هر فردش راجع بمقامی و تفسیر

بیانست که نسبت بسایر غزلیات و ایاتش نمیتوان داد. گوئی بوستان نیست
 پر از گل که هر کدام رنگ و بوئی خاص دارند که مزیت و رجحان آنها
 بر یکدیگر دشوار مینماید

با وجود این نمیتوان گفت تمام اشعار حافظ دارای یک سبک و روش
 است چه بسیار از آنها سست مینماید و گذشته ازینکه بعضی از آنها ملحقات
 است بسیار دیگرش از خود حافظ است چه اختیار شعر بدست طبع و
 طبع هم همیشه بر یک حال نیست ولی این مسئله دخلی بمسلك و عقیده
 او ندارد؛

در خاتمه عرض میکنم شاعر شیراز اسرار حکمت یا تصوّف را در لباسهائی
 در آورده که هر کس بخواند بی اختیار مجذوب میشود و فی الواقع درینکار
 استادی بخرج داده اگرچه اشعار سعدی و فردوسی و نظامی از حیث فصاحت
 و بلاغت مرتبه اولرا دارا هستند ولی بعقیده بنده هیچکدام مثل حافظ
 دل نمی ربایند و بهمین جهت اشعارش بزم عارف و عامی را رونق داده و
 از دل درویشان گوشه نشین و زاهدان صومعه گرفته تا دردکشان مجازی و
 دهاقین و کسبه همه را تسخیر کرده تا بدرجه که دیوانش را مقدّس شمارند
 و اشعارش را معجز دانند و خودش را لسان الغیب خوانند. گوئی فروزنده
 آتشکده پارس است که ایرانیان عزیزش میدارند چنانچه خود فرموده :

از آن بدیر مغنم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

قاهره - عبدالله متخلص بر سوا

* * *

